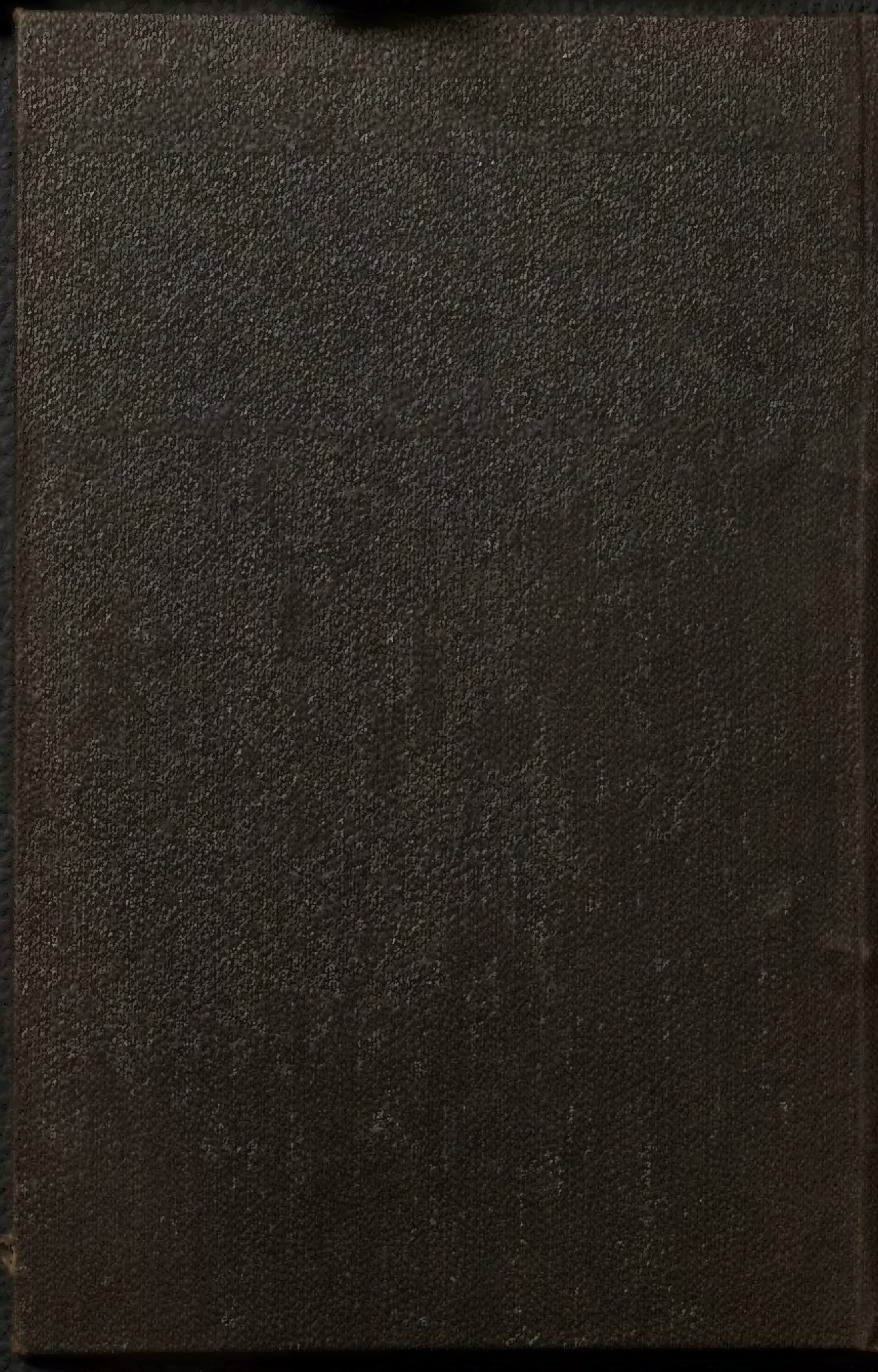


147

Lucknow
28.II.21.
W.I.

بسم الله الرحمن الرحیم

انتخاب کتاب سکندری ادویه طفلان شیرخوار و غیره نیز

ادویه طفلان شیرخوار بدانکه چون کودک شیرخوار شیر صاف و صالح بخورد
بمرض مبتلا نگردد و چون شیر فاسد نوشد مریض گردد. اگر شیری که بسبب غلبه باد
فاسد شده باشد بامراض بادی مبتلا شود و لاغر گردد و اعضای او سست و ضعیف شود
و بول و غایط و ضراط بدبوی مبتلا شود و لاغر شود و ضراط محتبس یعنی بند شود
اگر شیری که بسبب غلبه تلخه فاسد شده باشد بنوشد بمرض تلخه مبتلا گردد و غایط اش
نرم بود و اندرونش نرم گردد و از آن خوی بسیار روان شود و باد یرقان و تشنگی
و تب ها که پیدا آید. اگر شیری که بسبب غلبه بلغم فاسد شده باشد بنوشد بامراض
بلغمی مبتلا گردد و خواب بسیار کند و از دهنش آب بسیار سیلان یابد و اندرونش
سخت گردد و پلکهای چشمش سطبر شوند و پا ناسد و قی کرات شود از
جمله امراض که مخصوص به بچگان اند یکی را ملوتک نامند و آن آنست که از
نوشیدن شیر چشم بچه خارش کند و از آن آب مترشح گردد بچه ...

پیدا
... بند

دیگر انکه چشم باز کردن نتواند بسبب حدوث این مرض گویم که چنین و بینی
و چشم را بدست مالد یکی از امراض کودکه که بار لپزینک گویند و آن
که نوشیدن شیر دایهٔ حامله بچه لاغر گردد و شکم بزرگ شود و از سنگی کم افتد و سرفه
دمی و مرض شتید را حادث شود این مرض را از هو که نیز گویند و یکی از
امراض مذکوره را تال ازدن کنک نامند و آن انست که در کام بچه دانه از آن گوشت فاسد
که سرش باریک باشد حدوث یافته فم و دهنه شود از آن تا که سر از آن
بچه غایر گردد و کام بچه شود و گلوی و دهن و چشم درد کند و بچه بدشواری
شیر مکیدن تواند و یکی از آن اختلاط یکی را انبوتن گویند و علامات آن در
چهره و که حرقوم است و دیگر امراض چنانچه تب و جزان در بچه و دیگران
یکسان اند و علامات این امراض نیز در بچه و دیگران یکسان بوند چون
بچه را بسبب دیو و پری شود علامتش انست که گاهی بگرید و گاهی بخندند
و گاهی بترسد و گاهی بناخن و دندان خود را یا دایه را بگزد و گاهی بالا نگرد
و گاهی دندان را برهم بساید بلکه بسیار برهم زند و لاغر شود و در شب
بیدار بود و کف از دهنش بسابل گردد و غایطا نرم باشد و آواز حلق بدشوار

اید و از اندامش بوی بد همچو بوی ماهی و خون اید و شیر را قی کند سابقا
کند شند نبوشته و اسباب کودکان را همه وی یاد کره کویند چون بچه دندانهای رویند
بچه مذکور بمرضی چنانچه سرفه و قی و درد سر و سایر اعضا مبتلا گردد و محل درد را
بار بار می کرد و چون دیگری از اماس کند بقرار گردد و زبان دقت و درد نقصان
از گریه بچه معلوم شود از انکه بچه قدرت بر نطق ندارد چون اندکه بگرید بدانند که
درد اندکه هست و اگر بسیار بگرید بدانند که درد بسیار است می باید چشم و گوشش
و دهن و بینی و در و بینی و بند گاه بچه را مدام بگیرند تا اگر مرضی حادث شده باشد
بعلاج ان کوشند اگر در عضوی از اعضای بچه علتی حادث شود کرات ان عضو را
بچه بدست خود مساس کند و بگرید و اگر در سر بچه علتی پیدا شود چشم بسته دارد
و اگر در مثانه شود بول بدشواری کند اگر بچه قی کند یا شکمش از باد منتفخ شود و اواز
کند بدانند که در شکم رنجه دارد و اگر بسیار گریه کند بدانند که در تمام وجودش
رنجه حاصل شده است و علاج ان را داروی که نرم باشد و حرکتی و بلغم را
به یه باید داد باید دانست که چون بچه با دندان زاده شود نامبارک بود
و مادرش در میان اندکه روزها بمیرد و بچه که دندانهایش در اول ماه

یا

یا دویم ماه یا سیوم ماه برایند بر پدر نامبارک بود و پدرش در میان انکه روز اله

برد و بچه که دندانها شش بچهارم ماه براید بر برادر نامبارک بود و انکه پنجم ماه براید

یعنی برایند بر برادر و مادر نامبارک بود و مادر و پدرش فقیر گردند و برادر و مادرش

بمیرند و در میان انکه روز اله در ششم ماه برایند مادر و پدر را نامبارک بود و پدرش

فقیر شود اگر در هفتم ماه برایند مبارک بود پدرش را غنا و مال حاصل اید اگر در

هشتم ماه برایند تا مدت چهارده ماه بیشتر مبارک است والله اعلم بالصواب

علاج چون بچه را مرضی حاصل شود طبیب را باید که خلطی که مورث مرض باشد

شناخته و غلبه ان دیده و قوت و ضعف بچه دریافته برحسب مناسب فصل

و ولایت علاج بکار بسته تبدیل گرداند و بچه و غراف اکثر در امراض برابر انداز

فساد خلط در غیر بچه مرض حادث شود و در بچه نیز حادث گردد و علاجی

که دافع ان باشد برحسب سن و حال بکار بندد و عملی که بچه از ان عمل کردن

نتواند چنانچه عمل داغ و سوزن و نشتر نکنند و نیز بجهت دفع مرض بچه

اگر حاجت بخوراندن دوا طبیعی برای بچه افتد باید که بچه چون در ماه دوم بود مقدار

دو دانه برنج بهم جوشانیده در هر ماهی مقدار یکدانه برنج زیادت کنند

بنابرانکه شوند در سال دوم مقدار خسته کنار جنگلی بخورانند و در سال سیوم

بمقدار کنار خشکی و چون در چهارم سال در آید مقداری زیاد ... شد و همچنین
بیشتر بر مناسب حال مقداری بپزند و آنکه مغز خوار بود دارو جهت دفع
مرض آن برای دایه یا مادرش ... بخورانند و هر دو را هم بخورانند و بچه که غذا خوار
بود بر آن دفع مرضش هم با او باید خورانید بدانکه چون بچه دارو نخورد دارو
در پستان دایه طلا کنند تا بمکیدن پستان دارو خورده شود و دارو قی و اسهال
بچه را نباید داد و حقنه نیز نباید کرد مگر ضرورت افتد و هر بچه که مغز سرش نقصان
شود و در استخوان تارکش بسبب باد که بواسطه نقصان مغز غلبه کرده است
مغاکه افتد و از آن شکلی پیدا آید و ضعف و سستی حاصل گردد باید که روغن گاو
را با داروهای شیرین مثل کاه یا دکن بجنبش ... شد و بر اندام و تارکش نیز طلا کنند
و اگر از جهت دفع مغاک تارکش آب سرد بر رویش بزنند استخوان
بسر کش که در و مغاکه افتاده است مرتفع گردد و هر بچه که نافش بسبب غلبه باد
انتفاخ و درد پیدا آید باید که بداروهای دافع باد علاج کنند یعنی طریقی که
روغن را با داروهای مذکور پخته بر ناف بچه طلا کنند یا آنکه داروهای ... کوزه را
گرم کرده بر نافش نهاده گرمی رسانند اگر در مقعد بچه خشکی رسد ... و ...
دافعه تلخه علاج کنند اگر رسوت اس کرده بچه را ... شد و در مقعد ...

نافعتر آید اگر مادر نفس را شیر چندان نباشد شیر زن با شیر گاو و بدو دهند

ایضا روغن ستور را با بسر نفت زرد و بیخ و چهار و دود هی و خار بادنگور را

و ستر اول دیکلیه و برهی و ببل دراز و زرچوب و کوهنه و نمک [illegible]

به بزند و اندکی اندکی بچه شیر خواره را بخورانند و بچه که شیر طعام هر دو میخورند

و از جهت ان به بلموس و دیودار بلبل کرد شهد با و برنگ انگور هر دو [illegible]

به همی روغن ستو[illegible]ند و مغوری او را بخورانند بچه را هیچ علت حادث

نشود و قوی گردد و عقل و عمر نفس بیفزاید ایضا چون ناف بچه ببرند اما سر علوله

کلین را گرم کنند تا آنکه نعل شود و بعد از آن سر شکمها شیرین بران زنند

پس از انجامه و برکه به بچسبند و بدان عمل سید بکار برند اما بس ناف

زایل گردد ایضا چون ناف از ان بچه بخته شود باید که روغن کنجد که

انزا بسحق تر از ان زرچوب و بود و برنگ و مهلتی بجنه باشند بران طلا

کنند یا دنبه [illegible] دارو های مذکوره را اس کرده بر بجنکی ناف برا کنند فراهم شود

ایضا خاکستر [illegible] بر ناف بچه که پخته باشند برا کنند فراهم کرده ایضا

[illegible]کهای نرم از ان جای و [illegible] برا اس کرده با شهد امیخته بدان [illegible] بند

محل مرض طلا کنند از پی بجنکی دهن بچه زایل شود ایضا [illegible]

درسوت و تنبس لوچن و املی و نج را اسن کرده با شهد امیخته بلیسانند
تنگی دهن و دفت زایل شود بسن لوچن و بلیله زرد و زعفران بلیل
زاریشا الگدا سنگی اسن کرده با شهد امیخته بلیسانند ازین قی و دفت و دمه
زایل شود نمک سنگ تیز نیک مهلی اسن کرده با شهد امیخته بلیسانند
علتی که بچه را از خوردن شیر حادث شده باشند زایل گردد اگر هر سه کارا
مذکور و برنگ را اسن کرده با شهد بلیسانند کرمهای شکم زایل شوند
ببلول بلیله زرد خایب جیره سند هی اسن کرده با شیره هر دو کنای در با شهد
و روغن شتور امیخته بچه را بلیسانند ازین قی که بعد نوشیدن شیر می شود
دفع شود کتکی را اسن کرده با شهد و شکر امیخته بلیسانند یا ان را
باب گرم اسن کرده بر اندام سخت کنند تپ زایل شود جوشش زرچوب
و دارهلد و مهلی و کتای و اندرجو جوشانده شد ازین تپ و اتیسار و دمه و سرفه
زایل شود اگر جوشش مذکور دایه بچه را بنوشانند فایده مذکور حاصل گردد
سنجی و موته و بلیله زرد و اتیس و شکر و ککرا سنگی با شهد امیخته بلیسانند
تپ و اتیسار و سرفه و دمه و قی دفع گردد زرچوب و دیودار سلکه
کجبل بتهون سونف هر دو کنای باریک اسن کرده با شهد امیخته
بلیسانند

بلیه شدن از بین کرشنگی افزاید و سنگر هضی و باد و تپ و استسقا و پندرو که
و برقان و دمه و سرفه و قی دفع شود اینس را اس کرده
با شهد امیخته بلیسانند سرفه و قی و تپ و استسقا جمله دفع شود
مغز تخم تعزکه و زارنتا و نمک سنگ اس کرده با شهد امیخته بلیسانند
سرفه و تپ و قی و استسقا جمله دفع شود قی و غی دفع شود از نمک سنگ دانه
نه انداز ند قی باد و غی دفع شود جوشش محجمه و گل دهاوی و لود و کلییر
با شهد امیخته بوشند استسقا از جمله باز دارد و الا در اس شند برد و صحبت باید
برنک و مغز کنار و موهته و ریوات را اس کرده با شهد بلیسانند
از بین قی و تشنگی و استسقا خوبا زرد و صحبت باید فلفلین و تخم الاچی خورد
و نمک سنگ را اس کرده با شهد و شکر امیخته بلیسانند از بین بول بسته
طفلان بکشاید معمول مولف است نمک سنگ و سند هی و انکزد
و الاچی و بهار نگی جمله را اس کرده و با روغن ستور و یا آب امیخته
بلیسانند از بین درد بی امااس شکم دفع شود ... خورد که زود
سنبل سبز و یا زرد و یا شیر پوست لجنال و بلجگی و زیره جوزبویه و گل انار با
سر شند را اس کرده بعد هر استعمال دفع شود دود خانه و ززجوب و گوهنه

خردل

وخردل و[illegible] جو با دوغ اسس کرده بر اندام سخت کند بهی دو د[illegible]

ایضا انگور [illegible] جوانه بلیله و بلبلد راز باریک اسس کرده با شهد و [illegible]

[illegible] بلیسانید سرفه و دمه دفع شود ایضا با شیره ادرکه قند [illegible]

بخورانند [illegible] شود ایضا [illegible] بلبلد راز و [illegible] جوا

اسس کرده با شهد بلیسانند سرفه هر نوع که باشد دفع شود ایضا [illegible]

وزرجوب و تخ با آب اسکند و لرم کرده در برکه بید انجر بجیده عمل سید

بکار بند درمض [illegible] دفع شود ایضا [illegible] سپید و نعل و

ادرکه و کنای خورد و بزرله با آب اسس کرده و بشیر گرم کردانیده بر چشم بچه

سخت کند ایضا منسل خرمهره زرنخ تخم کرنج با آب اسس کرده بر چشم کنند

خارش بر [illegible] ایضا منسل و ناف خرمهره و بلبلد راز و [illegible] با آب

با آب اسس کرده و فتیله سازند بعد هو با شهد سایده در چشم کنند جمع

امراض چشم بچه دفع شود ایضا خرمهره و مهلی و [illegible] آب اسس کرده

بر [illegible] بچه سخت کنند [illegible] ان بچه دفع شود ایضا درد بر بچه [illegible]

و [illegible] بکشایند و بجوشش درختان شیر دار و [illegible] را [illegible]

کالو [illegible] را اسس کرده بر ان سخت کنند از ان مرض [illegible] دفع شود

ایضا

روغن سنور را سحق زاران اسکنده و بشیر کرده چندان
از آن روغن بماند به پزند و بلیسانند و بر اندامش طلا کنند از بی لاغری طفل
دفع شود ایضا پوست درخت بهل قدم بابت است کرده بخورانند طفل فربه شود
سرطان را در شیر انداخته بجوشانند و شیر را بر پای بچه طلا کنند از
ترسیدن و نوالی بانگ ماند در خواب ایضا سیر و برگ هم و لک و پوست نیز
جو کوب کرده با روغن سنور آمیخته بر اخگر نهند و دودش بچه را برسانند
آسیب دیو و پری دفع شود ایضا کندر و موی سر آدمی و سر شف زرد
و برگ هم را جو کوب کرده با روغن سنور آمیخته بر اخگر نهند و دودش بچه را
برسانند آسیب دفع شود ایضا کوتهه و بچه و هلیله و براهمی و سونا
ورز جوب همه سحق کرده بخورانند با شهد و روغن سنور آمیخته بچه را بلیسانند
زیرک و دانا گردد و قوی شود ایضا چون طفل را دندان بر آید باید که
شیر تر باید کنند و غذا که سبک باشد عادت بگردانند تا فربه شود
چون بچه شیر مادر بگذارد چار دانه و هلیله و دار شابانک است کرده با شهد
و شکر آمیخته به قدر مناسب حال مدام بلیسانند بچه درست گردد و کوهی بابد
باریک بود و فربه بود ایضا ... اسکند و با روغن سنور با شیر آمیخته

بلبا شد بچه در تب گوید و گویا تپش تک بود فلفل دار و لکاجک دراز

جولوب کرده پاره ساخته بخورانند تب و تلواسه و نرمی و تپیدن پا و بن شکم بچه کنار و رقی

هیلا موش رسکا کلمک جولوب کرده در آب جوشانیده کماره نموده

بدهد تب و تلواسه و نرمی و تپیدن پا و شکم دفع شود چون بچه زاده شود

باید که گوهنه زراسب بیده با روغن ستور آمیخته با انگشت سحق کرده در دهن بچه اندازد

بعد از ین بچه را آسیب دیو و پری نشود زهر اثر نکند مجرب است برگ باز

و دم از ان خروس بستانند و به روغن تر کرده بر اخگر نهند و دود آن بوی زا

هم چنین هفت روز این عمل کنند آسیب دیو و پری نرسد چون بچه

بزرگ را با شیر ماده گاو و روغن ستور آمیخته بنوشانند همه دفع شود

دار هلد منهتی هلیله زیره پیترج اس کرده با شهد آمیخته در دهن بچه سخت مکنند

بحلکی دهن دفع شود روغن ستور سحق کرده از ان ملی دیو دارد

بیلیلد راز و با هول و صندل و تالیس پتر و کلیر تخنه بر اندام بچه طلا کنند

و نیز بلیب ندا ماس دفع شود فلفل دراز آس کرده بر

بلسا شد از ین دمه و سرفه و تب و بهه و بلهک و قی بکلی دفع شود

معمول و مولف است صحت باشد

ریقا

زت مہدی رت حیندن بلاہ جری نہ تروالا زیرہ سفید

سبنت بھل ساہ سورہ بیس برکہ نم برکہ حنا ریوند چینی ہمیلہ وسر ہونکہ

وبطان بیہ ونیل کنتی وموٹھی وجا کسو دکجور وبورح وکشنیز ودہماہہ

از ہر یک بیخدرم جمیع ادویہ را مشائی پستہ لوفہ وسجنہ بنبت وبخدرم

گل سرخ عوض کرد باہم بیدو بوارد ومقدار قوت در سنکی دیدہ الیجی را

باآب روز بنہ بخوراند خصوصاً بچہ وطفل را از مرض رتانن چینی وچہاردہ دادہ شود

وغلبہ خون زایل کرد این لال کونہم کویند مستعمل اطبا ہند معمول مولف است

سہ بیکا برکہ نم پورا بیج برکہ حنا کجور زیرہ سفید بادیان

سیاہ مترہ مغز بل طباشیر سہ بناد کہتہ کیورا کور کہان اصل السوص کشنیز

کیرد لکنڈ بابڑی املہ خس نخ گلوی کباب چینی فاقلہ صغیر قاقلہ کبار

فلفلدراز زرچوبہ نیر مالا تخم بادزنک تکر بلاہ جری رت مہدی دہماہہ

جاکستو موتہ نیلوفر بنس گل گلاب قلعی کشتہ صندل سفید برکہ دہتر

دہتر لکہر سنکی صندل سرخ سنہس بد فلفل کرد دارہلد

این ادویہ وزن برابر کوفتہ و بیخبہ باب طفل را بخوراند سہ ضباد وچہار روز دوشود

داکر ازسب سرخباد ونشنہ را فزاید ن بمرد ویا حمل ساقط شود مادر طفل بوقت حمل ام داخورد

منجیت باید باب کجو بو

دفع زهر ابکلی شکم زیره سفید و تخم بهی بر شکم طلا ... ... شکم بسته خواب

برای کشادن شکم بسته سرکین موش باب کرم کرده بر ناف

شکم و ... ... شود دندان ریب زرد ... در کلوبه ...

دندان اسان زاید صندل سرخ و حنا وزن مساوی در اب ... ...

بکوراند سرخباد دفع شود خراطین یک عدد و تخم بلیله یکعدد

قرنفل یکعدد و هرسه را اب ... ... غلوله ساز ... ...

دفع شود ... انکه طفل که ... ... خورده باشد سرکین خوک بکوراند زنگ سرخ شود

دفع ... ... شهد دو ... اب یکجا بکوراند دفع شود ...

... ... و ... مثل ... شکم و دفع سرخباد ... بهار زمستان بدهد ...

... ... فلفل دراز ... ...

... ... بول ... از هر یک یکدری ... ...

وزن دو ... اندازد باب ... ... بدهد ... ...

دفع سرخباد کل معصفر صندل سرخ ... حنا ... سوده ...

دفع سرخباد در بهار تابستان بدهد ... هردو زیره سر بالا بدهد ... تم

...

دیگر المیه باشه کل معصفر ادویه لمقدار درم باب سابیده بخورانند

اگر طفل غایط سبز نشیند جاکو و مهدی باب اسس کرده بدهد

صحبت باید [illegible] دار هلد چهر هلتی بشهد کو ساز دو بخورانند

ب صفراوی دفعه شود [illegible] با برنگ و دار هلد دموبه و نیز بالا

وزن برابر باب طفل را بخورانند اطلاق دفع شود [illegible] دفع سرخباد

گاه زیری سرنساند اتیل کهنه مرجان که وزن برابر باب در بهار سرما

بدهد صحبت باید سرخباد دفع شود [illegible] پوست درخت سرس را کوفته و بخته

بدارند و لشیر بر سایده بر بخنکی تا طفلان و جوانان و پیران طلاکند

چون حدوث اسهمرض از خون است از بی دارو به شود معمول

[illegible] درار و بنبس و لکرسنکی متساوی کوفته و بیخته بدارند از

یک تا نه دو ماهه بعمر و قوت و کرسنکی طفل دیده با مقداری عسل و شیر

عورت با علل و مقداری اب طفل را روزینه بلیسانند تا سه روز

از این مرض تب و سرفه دافو شاجکر و سول شکم و کوده و سوراس

دفعه شود اگر طفل را در مرض تب اسهال خام باشد نیز صحبت باید

اگر شکمش باد دار شکمش محبس باشد بآسانی روان شده

احتباس بول بدبعضی نه شود خیلی مجرب و معمول مولف است اینهن بکار دارد در حق امراض مذکور کافی است و این را بلاد اوها که لاهیند
لکراسکی موهته نلفلدار ... هر یک دو نیم ماشه مغز خیار چنبر
ده ماشه در پنجاه درم اب انداخته شب بدارند و صبحدم سیوم حصه ازان
اب بجامه بیخته نیم گرم کرده شش ماشه شکر تری دران انداخته بدارند
و اندکه اندکه ازان اب طفل را بنوشانند کهچری و برنج و دال غذا دهد اب
ام یابت دفع شود
سیوم کهه بریان ... هر یک بجام
نمک سنگ دو نیم درم باهم کوفته و بیخته در شیره برگه صبر مخلوط کرده بقدر دانه
نخود غلوله ها کرده نگاه دارد یکی روزینه طفل را بخوراند و کهچری غذا دهند
تا سه روز بروغن بالکل ممنوع است لیکن از آن اگر قدری بخوراند مضایقه نیست
ازین افزونی جگر و گوله و جهه و سواسی و کانس و بول نکم دفع شود
و این را تلکنا و کتلا گویند معمول مولف است کاهن کیروج و
رسوت و نیل بری متساوی کوفته و بیخته در شیره لکر و ... عرق گوار ... مخلوط کرده مقدار دانه نخود غلوله ها بسته نگاه دارد یکی روزینه باب تازه
بخوراند ازین سواسی و کانس و سرخیاد اهد تا ... نی و ... دو غایلا سیر

ورید دفعتین و بلدا زراض خویش و بخلکی آن دفعه شوند باید که چدن زریفرا
نان گندم و کهری بخورانند اگر مقرر کنند که مریض سرخ داده تا سه روز به
یک گوله بخورد و در ماهی بیجرور بخورد از مرض مذکور ایمن باشد
معمول مولف است و این را گروهی گنگه میگویند و بیلی کو سا نیز میگویند
کهیر کمتا و کهنبه و کباب چینی و تخم ریحان و هلیله درچالکو و سوره سبج
سحق کرده بسازند و مقدار وی در دهن بنهند بخلکی دهن زایل گردد
این دوا را ... گویند معمول مولف است لته دیگر سک تسان
یا برگ کوندی که تازه باشند متساوی کوفته و بیخته در دهن طلا سازد
بخلکی دهن دفع شود معمول مولف است دهتر و للارکت حنده
... و چهره و بیل بری هر کمره سفید و راکت بدس ماجو و ترنتی
رکل ... کرفته ... کوفته بیخته نگاه دارند و در دهن بریزند بخلکی دفعه شود
معمول مولف است در استطلاق شکم زیره و بادیان و ورق گل
و سرانچه گرم کرده بر شکم طلا کنند اگر متمادی گردد انگی ببیز مایه نر غاله باب
سبز و بدهند و در احتباس شیافی از عسل و فودنه و سرگین موش
استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند کل دهانکی بوده

تن تریک

وبل نیز بالا کنج هیل متساوی جو کوب کرده کاره کنند و با مد بیخته سرد کرده مقداری شنهد دران انداخته بنوشانند یا سیحان ازا با عسل امیخته بلیسانند طفلی که بمرض استسقار هرکونه مبتلا باشد رضیح باید معمول مولف است واین داری بنراد کاره گویند سرمه دوار سیعذرم الاجی خورد هیج مانشه هسس کهنه بخذرم کیتره پانزده ماشه نیک سحق کرده بدارند و قدری دردهن طفل نرگنند بخیکی ان دفع شود و مادر طفل را ازخوردن اشیاء ترش باد انگیز مانع ازند معمول مولف است تواکبیر الاجی خورد مور اکهنه متساوی اسس کنند و مقداری در دهن طفل بریزند بخکی زایل شود معمول مولف است سحیق هلد خول باشهد امیخته بلیسانند مرض دل هر نوع که باشد و سول و سرفه و هیروکه و بکهک دفع شود معمول مولف است دفع سنگ رهنی واطلاق افیون زنجبیل کهنه یعل باین ریت ادرسه ساز دافیون را در کبرجی انداخته اند که است بدارند بزالستی انند جون کذار شود اد و یه مذکور ابیزد مقدار دانه موتهه طفل را با شیر مادر تا بخورانند و مردم کلان را برابر نخود خورانند سنگ شود دفع شود

قوت باه و مداوا

بدانکه نقصان قوت باه بر شش نوع است یکی آنکه خلقی باشد دوم از بسیاری نکاح
از جماع سیوم از صحبت باشد که دل از صحبتش کاره باشد چهارم از خوردن اشیای
تیز یا نمک دار یا گرم پنجم از کثرت جماع کار بستن چیزهای را که افزاینده باد اند
ششم سبب حدوث مرضی در قضیب مجمل خطرناکه حاصل آید درین شش نوع یکی
خلقی دوم نوع اخیره لا دوا الکفه [illegible] چند خایه بز را شکاف کنند و سحیق
نمک سنگ و فلفل دراز پر کنند و آنرا با روغن ستور که اختیر کننده باشند بریان
و بخورانند بالای آن شیر ماده گاو بنوشانند درین قوت باه افزون گردد مجرب است
و معمول مولف است [illegible] پلپل دراز و دار دیهه ماش و آرد برنج نا خود
و جو و گندم متساوی با شکر آمیخته بوزن [illegible] و مقداری از آن با روغن ستور بریده
روزینه بخورانند و بالای آن شیر با شکر آمیخته بنوشانند قوت باه افزون گردد
سحیق آمله را با شیره آن [illegible] چند پت داده روزینه مقداری از آن بنهند و خلک
در روغن ستور آمیخته بخورانند و بالای آن شیر با شکر آمیخته بنوشانند بهتر هفتاد ساله را
قوت بخشد و جوانی پدید آید [illegible] کوکهرو ده درم تخم سمندر سوکهه موسلی
سنگهاره تال مکهانا پوست درخت سنبل [illegible] صحیت انگیز برنج تا

سنده‌ای پهلیلات پنجدرم همه الکوفته و بیخته بدارند روزینه صبح و شام

دو سه درم با شیر ماده گاو بخورانند قوت انشیا ترسنس و باد انگیز محرر گرداند

قوت باه افزون گرداین را الکوکرده چوری ادهند مجرب است شقاقل مصری

موچرس تال ملکباره تخم کونچه بهیلی بهکره پوست لنگرن اسکند تخم بل

تخم اوتهکن سنگ تبان اندر جو شیرین سرباده مسکوی کوفته و بیخته بوزن

شکر تری دران آمیخته بدارند در روزینه یک درم وقت صبح و شام نیز

با شیر ماده گاو بخورانند قوت باه افزون گردد مجرب است جاوتری

پنج درم زعفران پنج درم جوز بویا قرنفل هریک ده درم یک ماهی سقنقور

سه هفت نیم درم چهوره خرما شصت و هفت نیم درم به ترتیب سحق

کرده کوفته و بیخته دوصد و هفتاد درم شکر تری دران آمیخته بدارند روزینه دو سه درم

با شیر ماده گاو بخورانند اگر این را با خزور خوردنی دهند یک بیره برگ تنبول

بالای آن بخورند قوت باه افزون گردد مجرب است شیر ماده سیصد درم

بظرف آهنی اندازند سحیق موچرس و سمندر سوکهه که هر یک ده درم

اعظم یکدرم در جامه بسته دران اندازند و بجوشانند بعد هوا از الجامه بیخته

بمقداری مصری یا نبات برابر دران انداخته بنوشند قوت باه افزون شود

امری حاصل اید معمول موافق است ... حبشه ... در مقصد و
پنجاه درم اب اندوخته شب از فنک برارند و صحم ... بجوشانند
چون سیوم حصه اب بماند بجامه بجنه بستانند و با ... زم ... تا انکه غلیظ
شود بعد هو جوز بوبه بیست ... قرنفل دوازده ... اردسیلهارد
پنجدرم جراعظم دو ... کوفته و بیخته با بیست درم عسل و اب غلیظ مذکور ...
یکدرم را غلولها بندند و یکی روزینه بخورانند ولد ... ترشی و بادانگیز
محترز کردانیدند قوت باه افزاید اب که حاصل اید ذوق وقیت ... کردد
حبقل یکدرم بجنه قرنفل ... زعفران یکدرمی افیون
روغن ... کرده ... کلاب زد ... طور بخورد
اول چاول ... از ... نموده و مایه ان ... زده
و دران مایه روغن ماکه ... یکدام بجنه و یکدام بجنه نبات انداز زد و بخورد
اول ... بخورد بعد ازان پیاله ... است ... از موده
... جراعظم پنجاه درم با اب بشوید و خشک کند و ...
... بملاحظه انکه ... بعد ...
برارد بعد ازان ... بیست درم ... پنجدرم

جاوتری ... تخم کوبجه بجدر دارچینی دو ... درم زعفران نیم

قدری ... باید که زعفران و مشک را سائیده با آب وادویه مذکور را

کوفته و بیخته در آن آمیخته و بوزن جزء اعظم قند سیاه کهنه یار کرده نیک بکوبند

اگر خشک بود قدری آب انداز و یکدرم را غلولها بسته بردارند و یکی از آن هر شب

بخورانند قوت باه افزاید و ریشی بخشد و خورده را هضم کند ... و امراض بادی

و بلغم ... و کمر و کهنه بادی را دفع کرداند و بول و غلیظ را با اعتدال آورد

معمول مولف است ... فلفل دراز پنجاه درم کوفته و بیخته در دو هزار درم

... کاو انداخته بجوش دهد تا انکه بکوه شود بعد هو قلقل ... و جوز بویه

و بج و تال ببر و ناله کبیر و تنج ... و موصلی سیاه و تخم کوبجه و بدار بلند و ...

وابهر ... هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته کوفته و بیخته با یکصد درم

روغن زرد مالیده در کوه مذکور انداز و کفچه زنند انگاه چهار صد درم

شکر تری در آن آمیخته در ظرف دیگر انداز و ... به بند و از مقداری ...

بیشتر بعد طعام بخبق انداز ند خوش رنگ و مفید بود از بی قوت باه افزاید و منی

همچو آب ... انجماد و غلیظ ... بذیرد مجرب است معمول مولف است

امـ[illegible] اسکندیه مارا [illegible] ی [illegible] نقل وازمیلا مول حتر قره الی بهل اجوا[illegible]

ول جوانی هریک بجنه درم بکوفند و بیخته بیارند بعده نود درم آنند سیاه رابکوبا

اورده درم روغن بادام و دران انداخته از اتش فرود ارد چون سرد

شود ادویه دران یارکنند یکدرم راغلوله بسته بیارند یکی زه زینه بخورانند قوت با

حاصل اید راتب منی افزون گردد این دو دفع مرض بادی نظ بیارد معمول مجرب

[illegible] ماهی سقنقور دو عدد قرنفل و جاوتری جوز بوا [illegible] الا

دارچینی هریک بنجدرم مغز بادام و بهمن سرخ و بهمن سفید خصیه الثعلب

و تخم [illegible] و بسبایه و موصلی سیاه و موصلی سفید و تال مکهانا و [illegible]

شقاقل و موجرس و زنجبیل و تمال بیز و کاهو و تخم گوزنج و پوست بلیله و [illegible]

دار فلفل و کنجد سفید و خشخاش و ناگکیسر و هیچ و بلبل زه از هریک ده درم

مصطکی رومی و زعفران هریک بنجدرم منک خالص یکماشه جز اعظم یکصد درم

عسل خالص هفت صد درم مصری سفید و بنجاه درم جمیع ادویه رابه ترتیب

کوفته و بیخته و عسل و شکر تری رابقوام اورده امیخته بیارند و در زینه یکدرا

بخورانند قوت باه و امساکه حاصل اید مجرب است

مشک سه ماشه [illegible] زر ده درم جوز بویه سه

فلفل دراز ا بود خراسانی چوب چینی مصطکی رومی موسلی سفید بهمن

هریک هفت نیم درم سنبل طوی تال مکهانه مندی لحم کوبجه سیر بایه هریک

پنجدرم قرنفل الاچی خورد بیخ بوکه تبول تال بیرجا وتری زعفران افیون

مورچ کبابه چینی هریک پنجماشه جز اعظم ببب پنجدرم مغز بادام نارجیل

هریک بیست پنجدرم روغن یابه گاو وعسل خالص هریک پنجاه درم شکرتری

یکصد و پنجاه درم بستانند جمع ادویه را کوفته و بیخته بدارند بعده روغن در ظرف

آهنی کنند و بر آتش نهند وعسل شکرتری و مغزیها دران انداز ند چون اندکه

تف بگذارد به ترتیب ادویه را دران امیزند و بدارند وزن یکدرم

بخورانند قوت باه و گرسنگی بحاصل اید مجرب است بیضه مرغ را

سوراخ کنند و یکماشه سیماب دران انداخته بدارند و بعده هشت پاس سیماب را

با آنچه در بیضه او است بحلق فرو برد و سه هفته این عمل کند قوت باه افزون گردد

ضعف و پیری و سستی الت و انوام کنجلک را که بر روی الت ... کند

زایل گرداند معمول مولف است هر چه از یک بیضه مرغ براید هم وزن

ان اب شلیک را تر کرده کوفته باشند همانقدر هریک از اب جا ...

ادر شهد وز وغن مادکاو مرو ... سائیدم گرفته همه را درظر...
به ... شیبه بخنه ... گرم بخورد قوت باه افزون گرداند مرد زبون شده با
بحالت اصلی باز آید مولف و مجرب است
بدانکه هر بابه که راست کردن خواهد مانند سپاری و ملیده را از تخم
ابنها کوفته و بیخته بر روغن ... کاو مالیده در شیر اندازد همین ادویه که در موصلی پاک
مرقوم شده است بکار برند ... سحیق تخم کونچه یازده درم در شصت ...
شیر ماده کاو انداخته بجوشانند تا کهوه شود پس پنجاه درم روغن ماده گاو در روی
انداخته بریان کرده از آتش برگیرد بعده سیصد درم مصری را در آب چاه
یا آب آنار یا سیب بقوام آورده از آتش برگیرد کهوه مذکور دران یار
کرده کفچه زنند بعده سحیق تال بتر و ناگ بلا موریج و فلفل دراز و زنجبیل
و بدار بکند و موصلی سیاه موصلی سفید و حبنا و چبک و بادیان و سنگهاره
تخم از ... و تخم بل و تخم کونچه و تال مکهانا و منبس لوچن و کوبچن و عنبره
... کیسر و کبابه و کنکول موریج و برهم دندی و ضمغ ستاور و مصطکی
ربع یکدرم ... و پوست هلیله پوست امله که هر یک یکدرم باشد در وی اندازند
و کفچه زنند بعد هو سحیق الاچی خورد و قرنفل جاوتری و جوز بویه

که هر یک ربع یکدرم باشد دران مخلوط کند و نیم ماشه زعفران
سوده پیش از همه دروی اندازد بعده که همه را مخلوط کرده باشند مغز بادام جبل
و مغز پسته و مغز بادام و چهوماره و کشمش که هر یک یکدرم باشد دران
دران اندازند غلولها بندد خواه کتلی راست کند اگر خواهد جز اعظم را آییزه
آب اندر در شیر مذکور اندوخته به پزد خواه خشک اندازد پنجدرم روز به خورد
قوت بینه حاصل اید و سرخی بدن بخشد [illegible] موصلی سیاه سی درم
بکوبد و در مقداری روغن بادگاو بمالد و برابر دو حبت درم جمیع را ده درم
روغن ماده گاو بریان کرده علی حده نهد و پسته مغز بادام و چلغوزه
و چهارمغز هر یک نیم درم جدا نهد بعد از ان قرنفل الاچی و جوزبویه
و مویز و بلادر از و سندهی و اسکنده و سناور و مترنج و دارچینی
و اجواین و تخم کرفس و خراسانی اجواین و سنگهاره و نهکند و تخم کوبچه و تخم
او تنگن و بندر یکند تال ملکهاره هر یک دو نیم درم کوفته و بیخته برابر ان غیلان
و نمک هر یک دو نیم درم سائیده علی حده نهد و بعد ازان جز اعظم را
با سحیق موصلی سیاه مذکور بجامه بسته در دو هزار درم شیر ماده گاو در

در ظرف آهن ریخته بر آتش نهند و کفچه زنند تا گداخته شود جز مقدار
سنجیق موصلی را سوده برون کند و بیست درم روغن مالیده کاو
در گوده اندازد و بریان کند چون دانه دار شود از آتش برگیرد و مقدار قرنفل
تا تمام پاره در روی آمیخته کفچه زنند و مخلوط کند بعد چهار صد درم شکر تری
تمام آورده ضم بریان را در آمیزد آنگاه گوده را که بان ادویه مخلوط است
دروی اندازد و آنقدر که بزنند و زعفران و مشک اندازد بعده مغزها را بیندازد
و از آتش برگیرد و سرد کرده در ظرفی دیگر کند بیخ درم روزینه خوردن ده
قوت باه و آب منی مردم را منجمد و لایق حمل گرداند و قوت باه حاصل آید
معمول مولف است بیارد مغز به لخت لخت کند و مغز از آن در آب
که قدری چونه گلی در آن آمیخته باشد دو روز و دو شب بدارد بعد مو برآورده
بسه آب بشوید بعد از آن بطریق که موصلی پالکه کند بجای ادویه را کند
خوردن این فایده مذکور بخشد معمول مولف است
نسخه منبت سی درم کوفته و بیخته برابر آن در ده درم روغن مالیده کاو
بمالند و یک هزار درم شیر مالیده گاو در ظرف در ظرف آهنی کرده سنجق مذکور

را با ده درم با بیست درم جز هوا انضم جامه لبسه ... بنواز دو به ...

بعد هو باد جبه مذکور را با انجه در وی است بشنبلیده ببرون ابراز دو

کهوه را دید بیست درم روغن زرد بزنده فرو زرده بیارند انطاه بیست درم

صمغ را در ده درم روغن بادکار و بریان کنند مغزهای که در موصلی باکه

کفته شده نیز همانقدر بستانند و مثنا رجبل نیز دران امیزند بعد ازان

قرنفل و هیل الاچی و جوز بویه و سنده ی و بلبلدراز و مویج و زلهته و

اسکندهه موصلی سیاه و ستاور و تخم لو بخه و تخم ادنکس و تال مکهاره

و تبرج و دارچینی و جوز زیره سیاه سفید بیارند و عقرقره و

کبولهر و هریک ده درم کوفته و بیخته بیارند و قدری زعفران و مشک

هم سایده غلی جده نهند انطاه سیصد درم شکر تری را بقوام اورده

بطریق موصلی سیاه پاک ادویه را بیامیزند و بجنبه نگاه دارند بقدر درم

روزینه بخورانند قوت باه افزاید منی نرم را منجمد سازد خیلی لایق

عمل کرده اند و شهوت و قوت باه حاصل اید مجرب است معجون الوشه

[illegible] عقرقره مو جرس موصلی سیاه و سفید و تهلی

راخند رجو خارج از پیلک بستان تخم اد بهلس تخم کونجه مسح ۲ ل تخم ملهار
کنابه جنبه نعت ببری مهتادی کوفته و بیخته با دو چندان شکر تری
رنجنه بدارند کفی روز بیه مدام بخورند اخلاط سینه بیرون کند و قوت باه
افزاید چندانکه بسیار زن بخسود کرداند با... بیخ سورن با بیخ
تلسی سیاه با برکه بتبول بخورد اما که نبود یک بیضه گنجشک را با ملکه
اسی کند و بکف پای سخت کند و بسیار مالش دهند و پای بر زمین
نهند و نزدیکی کند اما که نبود خایه چهار موش بزرگه بستانند
و بدان روغن کنجد بزنند و نظام جماع مقرر بر کف پای طلا کنند
انزال نبود بالچی و تخم بینوار و تخم دهتوره هر یک پنجاه درم در یکجا از
درم شیر ماله کاو بجوشانند و جغرات کنند و ازان مسکه کنند و روغن
کنند و سپاری کوفته دران انداخته بدارند و مقداری ازان بعد از طعام
بخورند و روغن را نیز بر ناخن های دست و پای طلا کنند اما که نشود مقدار
خوردن سپاری ندکور یکماشه تا یکدرم جوز بویه یکعدد افیون
مقدار کنار دشتی و چند دانه اجواین خراسانی جدا جدا بکوبد پس بیست درم
عسل

علی خالص در ظرفی انداخته بر آتش نهند چون کف برآید هر یک را جا بجا کوفته

بند مقدم و متاخر در آن اندازد بعده ده درم از آن بخورند پان انداخته

کنند دستی غلوله به بندد یکی بعد از طعام بخورد تا بعد خوردن این از نوشیدن

آب و حرارت سازد اما که شود معمول مؤلف است ایضا میخه مورچ هر یک

نیم ماشه با هم نیک سایید و سند هی نیم ماشه دو افیون سه ماشه هر دو را

با هم بکوبید و بلبل دراز و سیلمول هر یک نیم ماشه و قرنفل و اجوابن خراسانی

و دارچینی هر یک دو نیم ماشه جوز بویه ده ماشه کوفته و بیخته و جمیع ادویه با هم آمیخته

یکروز در شیره صبر سائیده بوزن دو ماشه غلولها بندند یکی پیش از طعام

بخورانند اما لکم در بعد از فراغ جماع نیز نوشیدن تا حرارت غلبه بکند

و قوت قایم مانده مجرب است ایضا زعفران خالص و اسپند و افیون

و جاوتری و دارچینی هر یک دو نیم ماشه جوز بویه دو نیم درم کوفته و بیخته و شیره

جرکه تنبول مقدار مونک غلوله به بندد باید که نخستین ده درم روغن گاو

بنوشانند بعد هو یکی لوله بخورانند بعد از آن ببره تنبول خوردن نهد پاس یک ...

بنوشانند اما که حاصل آید مجرب است ایضا عاقرقرحا لاجی جوز بویه قرنفل

زعفران صندل بیخ هباره سند هی بلبلدراز افیون مصری مستاوی کوفته

وپخته شیر ... بول حسحق کوبیده نیم ماشه را غلوله سازد یکی پیش از
خوردن طعام با پنجاه درم شیر ماده گاو بخوراند اما که املاء حاصل اید
مجرب است عقرقره جوز بویه زعفران افیون شادانه کوفته و پخته
با عسل مقدار دانه مونک غلولها بندند یکی بحلق فرو بردن دهند اما که نشود
هرگاه که شیر نخورند و با ترشی بخورد انزال نشود مجرب است افیون یکماشه
را در لیمون انداخته چهار روز بدارد روز پنجم از چوب و مغز خسته انبه هر یکی
دو نیم درم کوفته و پخته در صلایه کند و شیره لیمون مذکور سنیلده در آن انداز
و پخته کرده یکماشه را غلوله بندد و یکی با شیر ماده گاو بحلق فرو بردن
فرمایند اما که نشود مادامی که شیر را گرم کرده ... انداخته نه کوبد
بنوشد انزال نشود خیلی مجرب است اسپند نمک سنگ متساوی
با شهد سائیده بر قضیب یا بر ناف طلا کند اما که نشود پوست خشخاش
دو درم سندهی ... دهاتکی هر یک یکدرم در آب بجوشانند آب را بحجه
پیشین از ... یک پاس بنوشند عقد منی اید و ذوق بسیار دهد و منی
افزاید و خلط را کم کند قرنفل عاقرقره سندهی متساوی ... کرده
بدارند وقت حاجت بر آلت طلا کند لذت بسیار زن و مرد حاصل اید

ربقا

قرنفل یکدرم و دارچینی دو درم کوفته و بیخته با عسل امیخته

طلا کند وقت دخول [illegible] لذت [illegible] یابد مجرب است

ذو دهی [illegible] سینهالو سندهی [illegible] موصلی سیاه هندی بوهی

با دو چندان شکر سرخ مخلوط کرده یکدرم را [illegible] به بندند و یکی بخورانند

امساکه و شهوت حاصل اید و قضیب بسیار سخت و درست بماند

دارچینی ماجو صمغ درخت [illegible] متساوی به ترتیب کوفته و بیخته

بدارند بوزن دو و نیم ماشه با اب سائیده بر الت طلا کند مرد را لذت بسیار

[illegible] امساکه و عورت را [illegible] و فرج تنگ شود مجرب است

علاج جلق بدانکه چون مرد را در حالت تنهای ارزوی

جماع میشود و زن موجود نمیدارد از نهایت تندی شهوت را بقوت

بدست با الت مساس کرده منی میریزد در صورت رگهای قضیب [illegible]

سست میشوند و سر الت کلان و بر [illegible] الت باریک میماند و مجری

که چون این چنین فعل چند بار میکند در حالت تندی قضیب شهوت مرد

می رود و سست و بیکار میشود و کج میشود لهذا العض دارو که در دفع مرض [illegible]

بگیرد در دفع کمی و سستی او نیز دراز و بزرگ کردن سخت بی‌نظیر است مرقوم

میکند [illegible] مالکنی تخم دانا توره لهو بلی حسینه پوست بیخ کبیر سفید

جوز بویه هر یک ده درم اجوائن خراسانی پنجدرم جزاعظم دو درم

همه را جوکوب کرده در ده هزار و چهار صد درم شیر ماده گاو که چهار صد درم

اب دران مخلوط کرده باشند انداخته با آتش نرم بجوشانند چون نصف شیر

بماند جغرات کنند و مسکه کنند در ظرف دیگر انداخته بر آتش نهند تا روغن

شود از آتش برگیرند تا لخت بسردی رسد و یکدرم زعفران سحق کرده

دران انداز دو سرد کنند و بدارند مقدار [illegible] بر قضیب مالد عروق را

برگردانند و نیز بوزن دو سرخ با پتاشا بخورد خاصیت دهد اگر با یک

برگ تنبول بخورد خاصیت گرم دهد اما بعد خوردن طعام این روغن را

بخورد قوت باه افزون گردد در استعمال کند در ایام زمستان

معمول موافق است [illegible] کوجله ناخنه اسپ تخم طرب [illegible]

بیخ کبیر سفید متساوی در شیشه انداخته روغن آن را در پیاله بگیرد

و بدارد روزینه مقداری بر قضیب طلا کرده بالای آن به برگ تنبول

ببندد

به بندد جلق دفعه شود معمول مولف است ایضا دارچینی زرآبنه وچوب چینی

متساوی سحق کند بعد از آرد گندم و روغن زرد و قند سپید حلوا

چه پزد و سحق مذکوره دران انداخته اند یا کنجه زده فرود آرد و مقدار

از آن برانت طلا کند کجی است اگرچه بسبب رسیدن ضرب و یا روز

کردن شده باشد زود دفعه شود مجرب است ایضا از ماش و کنجد سیاه

متساوی کوفته و هفت بندرم درسی درم آب بجوشاند در طرف عصیر بجوشاند

چون بطریق حلوا از آتش برگیرد و نیم گرم کرده برانت طلا کند و بالای

آن بجامه ببندد بعد از چهار پاس بکشد و از رسیدن باد و آب نگاه دارد

طلا کند و بالای آن بجامه ببندد بعد از چهار پاس بکشد و از رسیدن

باد و آب برانت محترز باشد کجی است که از جلق باشد دفعه شود

مجرب است ایضا نرگس بکوبد و بر ذکر مالد سستی

برود مجرب است ایضا اسپند صاف کرده کوکل سرخ هریک بیخ درم

دریکه و ازده نیم درم قند سیاه کهنه کوفته یکدرم را غلوله بندد یکی از روز

تا هشت روز کاهو بجلق فرو بردن فرماید سستی ذکر دفعه شود مجرب است

ایضا سخت کردن است میعه جوزبویه افیون اسپند تخم ... نوره

سنستاوی کو... بجه دبوزن جمیع ادویه روغن ماله کادو دران امیخته

دوازده بار ... سحق کنند و در ظرف ابگینه بدارند و وقت حاجت بوزن

نیم سرخ از ان بر ... در طلا کنند و بالای یک برگ تنبول به بچد سخت شود بار خواهد

که بار دیگر نیز بکار ببندند و بعد از سیوم روز طلا کنند اگر در فصل زمستان بوزن

یک دو برنج یا برگ تنبول بخوزد را می بخشد و ازین انچه که نیز حاصل اید و

کسی بنیک بعضی اسرار می نوشتیم نیم سرخ تا یک سرخ بخورد مجرب است

... زیره گل نیلوفر شمشی با شهد سوده بر قیب طلا کنند فایده مذکور

... خراطین را بر روغن کنجد حل کرده بدارند و مدام بر ذکر بمالند

ذکر دراز و سطبر گردد ... راز ساز ... کافور پهیم سبینی

مثک گل معصفر قلعی کشته از هر یک یکدرم در عسل ملوبها ببندند و

یکی روز ... بخورانند تا هفت روز از اجماع محترز گردد اگر عنین باشد

مرد گردد ... مادر زاد نباشد والا اگر درد نیاز ارزنده با ... کرده مجرب است

... پنجدرم زرنیخ بستانند و بپد بعده پنجدرم ...

و پنجدرم ... سپند با هم مخلوط کرده نصف از ادران انداز د

و صلایه کن چون نزدیک بخشکی رسد ... در روی انداز د و بپاید

به شیر را شیر دران انداخته یک جلابه کنند و قرص از رسم یک گرداند
و در بلاعد بیجیر و میان ذره یا چلبک ستی دراردو در هفت انجیر پشت نشسته
نهاده از هر جانب آتش دهد چون پوخته سرد شود برآورده بستانند
و بطور و بکار نهند دکسی را که مرض سنگینه باشد بعد ملاحظه حفظ روز مدت
ایام بینات یک برگ تنبول و چهار رقم لعل و بوزن دو برنج زرنیخ مذکور
او دار و زرینه بخوراند هر چند کور دفعه شود الا بوزن دو برنج ازین با یک
برگ تنبول و با همه دانهای یک الاچی جلان و هفت مورچ بعد از اول
بخوراند و هر روز دو مورچ زیاده افزاید تا چهل مورچ بعد ازان نه کم کنند نه زیاده
در بنصورت ده یک که چهل و نه روز باشد هژده گشت و ششنس سنگ هینی
بیجوله و ستیک وادهک دلیر دکه که از گرمی باشد و کنها و بای زایل
کند و مریض گشت رودک نان نخود یا نخود خام خواه بریان نانمک غذا کند
بیع خور بنها پرهیز د و مریض چیره و ستیک وادهک یا دنه بای ماش نره
د نمک که در روغن ماده گاو بریان کرده باشند غذا دهند و از جمیع اشیا
مریض گشت رودک را آبا که زهد منول بخورد یکهفته موقوف کنند

وانچه اسهال دانکه علم خون نخورد که از ترشی وتیز حیوانات دیرب
اعتقاد کنند ازان بهمان حرین باجهل موریزه ودیگر چیزها دخرج کنند
هردو پنج ازان بایک پیاله شکری روز چه بخوراهند و در بیماری
ونیز ماه کاروخام که چهار پنج پیاله دران امیخته باشند غور دهند در
جمع بث ها را زایل کنند و در هیتی که با سرفه باشد وانجین مریض را
علم بتهی کونه در سش هفته روز بلغم را بخوراهیدن این بدستور که د
دفعه بث ها مرقوم شده لخت لخت کرده براه مقعد بیرون انداز د
۲۰ اکر پنج سرفه بسته با سبزاع از سینه بیرون کند وشفا حاصل ا
اکر شخصی دهات پاک شده باشد روغنه دو پنج ازان بایک که تبو
وموریز ولاچی که در صدر مرقوم شده بخوراند صحت یابند بوانکه از
چند روز کرسنکی را الم کرده بند اعضاء وکوشت وپوست بدن را
کرده ند ومرض را زایل ساخته بعد بو مقرار کرسنکی ا
بطریق هضم کرداند وزنی را که مرض پربوتقا مبتلا باشد بخو
صحت یابد تجربه است معمول مولف است

دیل

